

5911

کتابخانه
فروردین ماه

پیمانو

شماره ششم

فروردین ماه ۱۳۲۶

سال سوم

دکتر فیاض

استاد دانشگاه

(۱)
شعر فارسی

در تاریخ ادبیات مسئله ایست که نخستین شعر فارسی چه بوده است یا نخستین شاعر فارسی کیست؟ این مسئله را از قدیم تذکره نویسان طرح کرده اند و خود جوابهایی بآن داده اند بی مدرک و افسانه بی. در صورتی که مسئله باین شکل شاید اصلا معنی نداشته باشد. اگر شعر را بمعنی مطلق کلام موزون بگیریم باید گفت زبان فارسی مثل هر زبان دیگر تا بوده شعر داشته و پیدایش آن باختر از يك نفر معین نبوده است. زبان، شعر و بطور کلی همه چیزهایی که جزء شئون زندگی بشری است مثل آثار فصول

۱ - متن سخنرانی آقای دکتر علی اکبر فیاض استاد دانشگاه که در نخستین کنفرانس شعر او نویسنده گان خراسان ایراد کردند. کنفرانس مزبور در هفته اول مهر ماه سال گذشته بهمت انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی (شبه مشهد) تشکیل گشت.

است یعنی هر وقت زمینه پدایش آن درست بشود نه در يك جا بلکه در چند جا ظهور میکند. بهار که میرسد درختها در همه جا گل میکنند. شعر مولود حرکات ریتمی است و کیست که بتواند تاریخ ریتم را معین کند؟ بدین جهت در باره شعر فقط باید پرسید که قدیمترین شعری که بدست آمده است چیست؟

قدر مسلم این است که در حدود هزار و صد سال پیش مقارن نهضت استقلال طلبی ایران جنبشی هم در ادب فارسی پیدا شده و کسانون این نهضت هم در خاور ایران بوده است.

بنا بگفته مورخ سیستان، یعقوب لیث چون زبان عربی نمیدانست بشاعرانی که بزبان تازی در مدح او شعر میساختند گفت: «چیزیکه من اندر نیابم چرا باید گفت؟». این کلامه فرمان جنبشی بود که داده شد و شعرا از آن پس شعر فارسی گفتن گرفتند و بدین طریق سیستان ما، سیستانی که امروز ویرانه بی بیش نیست - افتخار آنرا دارد که مهد استقلال سیاسی و ادبی ایران بوده است. مورخ سیستان محمد بن و صیف دبیر یعقوب را نخستین شاعر فارسی میداند ولیکن در لابلای کتابهای کهن

امروز شعرهای دیگری هم بدست آمده است که از جهت زبان ظاهراً مقدم بر عصر صفاری است و غالباً بصورت تصنیف و ترانه و سرود است. در اشعار عربی قدیم نیز فارسیهایی دیده میشود که بصورت هزل و بعنوان شوخی ساخته اند. در هر حال از این اشعار عهد اول ما چیز زیادی در دست نداریم. یا اصلاً زیاد نبوده و یا بوده و بما نرسیده است، ولی از همین مقداری که مانده است سرمایه بی برای تحقیق خط سیر شعر فارسی بدست میآید.

اشعار تاریخ سیستان چند قطعه محدودی است، موضوع آن مدح امیر و امثال آن. در این شعرها فکر سطحی و تقریباً عامیانه است، الفاظ مخلوطی از عربی و فارسی و گاهی ناهنجار، طرز بیان بسیار ترماب و خالی از صنعت تشبیه و استعاره، مضمونها مأخوذ از حرفهای مذهبی و متداول،

و بر روی هم نمونه بی از يك صنعتی در حال نوزادی و کودکی، یا صنعتی که هنوز روی پای خود استقرار نیافته است، مثلاً:

چون (جز) تو نوزاد آدم و حوا نکشت
شیر نهادی بدل و بر منشت
معجز پیغمبر مکی تو بی
بکنش و بمنش و بگوش

و نیز:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام
بنده و چاکر و مولای و سگاتند و غلام
ازلی خطی در لوح که ملکی بدهید
بی ایی یوسف یعقوب بن اللیث همام
در باب کشتن یعقوب لیث عمار را شاعر میگوید:
عمار عمار ترا خواست و زو گشت بری
و باز میگوید:

عمار او نزد تو آمد که تو چون نوح بزی

این موضوع را شاعر دیگر چنین بیان میکند:

فخر کند عمار روزی بزرگ
کو همانم من که یعقوب کشت

مسئله اوزان شعری یعنی عروض این قطعه ها قابل ملاحظه است در این قطعه ها دو بحر استعمال شده است، یکی رمل و دیگری سربیع. اساس عروض همان عروض عربی است ولی اوزان در عین حال فارسی است یعنی شاعر فارسی شکلی را انتخاب کرده که در شعر عربی معمول نبوده است و بدین طریق ابتکار و استقلالی نشان میدهد. این وزنها چه وقت ساخته شده است مسئله ایست که شاید هنوز بحث دقیقی در آن نشده باشد. شعری که بدین وضع آغاز شده بود در صد سال بعد تکامل

شگفت آوری پیدا کرده در طی این مدت کم قریحه ادبی ایرانی با پای شکوه و عظمت مادی کشور و در سایه تمدن دربار سامانی که خود کرده تمدن ساسانیان بود قدمهای بزرگ برداشت. رود کیها، کسائیها، دقیقها پیدا شدند و بالاخره فردوسی آمد، شعر از حیث ماده و صورت چندان ترقی کرد که قابل مقایسه با آن گذشته محقر نبود. این ترقی و تکامل همان است که در تاریخ ادبیات فارسی بنام سبک خراسانی یا ترکستانی نامیده میشود. در این عهد موضوعات شعر متنوع تر و افکار دقیق و عالی شد، تمهای تازه بوجود آمد، تشبیه و استعاره که زبان شعر است لطف و دلکشی پیدا کرد و مخصوصاً در تور نورها یعنی طرز ادای مطاب ظرافت و هنرمندی زیادی نمودار شد. راز این کامیابی همه آن بود که این تحولات در حدود طبیعت یعنی بر طبق قوانین طبیعی شعر صورت میگرفت و بدین جهت شعر خراسانی سادگی، زیبایی و شکوه طبیعت را داشت. مکتب خراسانی يك مکتب را آلیست محسوب میشود.

در آن روزگار ادب عربی از امتزاج با عناصر مختلف (و بیشتر ایرانی) يك ادب مترقی محسوب میشد و شعر فارسی با آن تماس داشت و از آن استفاده میکرد. نکته بسیار مهم آنکه این تماس و استفاده طوری نبود که مزاحم با اصالت و شخصیت شعر فارسی باشد یا ابتکار شاعر فارس را از میان ببرد. شعر فارسی با همه این تماس و اصطکاک باز شعر فارسی بود و قریحه قریحه ایرانی، شاعر خراسانی هر چه از عربی میگرفت در روح ایرانی خود حل میکرد و رنگ ژنی زبان خود را بآن میزد. برای مثال منوچهری را ملاحظه کنید که چقدر با ادب عربی تماس داشته و در عین حال چقدر اصالت و شخصیت شعر فارسی را حفظ کرده است. در آن قصیده:

فغان ازین غراب بین و وای او

مسلماً باشعرای جاهلی عرب سروار داشته و نیز در آن قصیده زیبا:

چو از زلف شب باز شد تنابها

پیدا است که با افکار ابو فواس آشنا بوده است ولی هر دو قصیده شعری است فارسی و اصیل. ابتکار مضمون مهم نیست، هنر در قالب است. اینجا يك بحث کلی پیش میآید که تصور میکنم تذکر آن برای شعرای جوان ما و شعر امروزی ماسودمند باشد. برای هر ادبی تماس و اصطکاک با ادبیات دیگران نه تنها زیانی ندارد بلکه بسیار مفید است و حتی یکی از شرایط عمده ترقی و تکامل است. از نمودارهای این مطلب یکی همین سرگذشت شعر قدیم خودمان است که ملاحظه کردیم. شاید در حوزه های ادبی ایران از دوستاناران مکتب های قدیم اشخاصی باشند که بواسطه عدم اطلاع بر عظمت ادبیات اروپایی مخالف با استفاده از آن باشند در حالی که خود این اشخاص تماس فارس را با ادب عرب دیده و دانسته اند و حتی از آن جداً طرفداری میکنند. ما امروز در مواجهه با ادب اروپائی همان حال و همان تکلیف را داریم که پیشینیان ما در قبال ادب عربی داشتند و باید همان راه را برویم که آنها رفتند و با رعایت همان شرایطی که آنها رعایت کردند یعنی حفظ ژنی زبان فارسی، حاصل آنکه باید استفاده کنیم نه تقلید. ممکن است بعضی از شعرای جوان که خواسته اند با ادب اروپائی تماس پیدا کنند و واجد شرایط کار نبوده اند متأسفانه بهانه بی بدست مخالفین داده باشند ولی اصل کلی قابل انکار نیست. از شرایط عمده کاریکی احاطه و اطلاع است که در قدیم نیز با اهمیت آن متوجه بوده اند. آن شرایط پر عرض و طول که در کتاب چهار مقاله عروضی برای شاعر شدن ذکر شده است برای ما امروز شگفت آور است و شاید برای کمتر شاعری امروز مقدور باشد ولی این قدر مسلم است که کار باین سهولت هم که ما گرفته ایم نبوده و نیست. سخنوران بزرگ و نامی قدیم مسلماً با تعلیمات ادبی عصر خود زیاد مجهز بوده اند و هم از دوران کودکی پرورش مخصوصی برای شاعر شدن میدیده اند. منوچهری میگوید:

من بسی دیوان شعر تازیان دارم زبر شهید بلخی علاوه بر شاعری یکی از علمای عصر خود و در فلسفه کلاسیک بنام بوده است .

در آن عهد زبان فارسی با کلمات عربی زیاد آمیخته نبوده و هنوز از منابع داخلی خود تغذیه میکرده و بدین جهت زبانی خوش آهنگ و دلنواز بوده است در دوره های بعد فارسی بدست شعرای دستکاف و نویسنده متصنع با عربی آمیخته شد و هر قدر این آمیختگی زیاد تر شد سرچشمه اصلی خشک تر شد و در نتیجه زبانی وحشی مثل زبان و صاف پیدا شد و کار بجائی رسید که استعمال لغتهای غریب عربی در فارسی جایز و عادی شد و آوردن کلمات ساده فارسی بنظرها غریب و ناپسند آمد و این ضعف و کم خونی که امروز هم زبان ما بدان مبتلاست و بسهولت هم قابل علاج نیست پیدا شد .

نمیگویم که گرفتن کلمات خارجی بطور مطلق ممنوع است ولی حد و حسابی دارد که از آن تجاوز نباید کرد مثلاً با داشتن کلمه «شکار» استعمال کلمه «صید» آن هم مترادف با شکار غلط است . خراسانیهای قدیم این حد و حساب را در دست داشته اند و زبان آنها در عصر خودشان زبانی زنده و با زبان محاوره نزدیک بوده و این زبان که امروز هم بهترین زبان شعر محسوب است در آن عصر زبان معمولی بوده است . بسیاری از شعر های قدیم را میبینیم که تقریباً تمام کلماتش فارسی خالص است و بدون هیچ تکلفی مثلاً شعر شهید :

دانشا بس دریغم آبی از آنک
بی بهایی ولیک از تو بهاست
بی تو از خواسته نخواهم هیچ
همچنین زار و ار با تو رواست

ز نزدیک بودن با عرف و محاوره از اصول مهم سخن سرایی است

زیرا منبع زندگی در زبان جاری است ولی بشرط آنکه کار با بتذال و رکاکت نکشد خاصه در شعر که همیشه کلمات گزیده خوب میخواهد . مسئله انتخاب الفاظ و جور کردن آنها با هم اصلی است در شعر بسیار مهم . از خصایص سبک خراسانی روشنی و روانی است . معروف است که شعر فرخی سهل و ممتنع است یعنی از فرط روانی هر کس خیال میکند که میتواند مثل آن بسازد و پس از دقت ملتفت میشود که کار محالی است . سبب این روشنی و روانی دو چیز است یکی آنکه آنها خیالشان روشن و راسته بوده و بقول هر در (۱) پیشینیان میدانستند که چه میخواهند برخلاف متأخرین که اصلاً مراد در ذهنشان غالباً روشن نبوده است، دیگر انتخاب الفاظ جزل و جزم بوده است (بقول فرنگیها پرسیزیون) که لفظ را درست قالب معنی میآورده اند نه زیادتر و نه کمتر . در دوره های انحطاط مسئله لفظ و وجهه دیگری بخود گرفت ، بازی کلمات پیش آمد ، صنایع لفظی بدیع و رواج یافت ، معنی تاسع لفظ شد ، شاعر يك مشت الفاظ متناسب با تجنیس و ترصیع و اشتقاق و امثال آن بدست گرفته و زیر و رو میگرد ، معنی هر چه شد شد . خود این امر باعث افزایش کلمات عربی در فارسی گردید و پیچیدی های لفظی و معنوی پیدا شد . و شعر لفاظی صرف شد از قبیل :

به یسار تو ملک خورده یمین
ز یمین تو ملک دیده یسار

فراموش نباید کرد که در کتابهای بدیع چیز هایی هم هست که از اصول مسلم بلاغت و استه تیک است منتهی بدیع نویسهها بعنوان صنعت ذکر کرده اند و این مطلب قابل بحثی است که باید روزی مورد تحقیق قرار بگیرد . غرض آنکه در علم بدیع خلط مطالب زیاد است .

صنایع حقیقی بدیع - صنایع حقیقی میگوئیم - نه تنها در زبان فارسی بلکه در زبانهای اروپایی نیز هست و مایه زیبایی است اما البته بطور

(۱) Herder فیلسوف و ناقد آلمانی متوفی ۱۸۰۳

طبیعی و بی تکلف . در شعر حافظ با این روانی و سلاست بدیع فراوان است اما بقدری طبیعی و بی تکلف است که شنوندگان فقط زیبایی احساس میکنند و شاید غالباً تصور نمیکند، مثلاً :

بالا بلند عشوه گر سرو ناز من
کوتاه کرد قصه زهد دراز من

در اشعار قدما نیز همین حال و وضع بوده است ، بسیاری از شعرها هست که بدیعون چندین صنعت از آن استخراج میکنند در صورتیکه خود گوینده شاید خبری از آن نداشته است . این قسم صنایع همان صنایع طبیعی یعنی اصول استه تیک کلام است نه بدیع .

در عهد عراقی از انصاف نباید گذشت که تنوع موضوع شعر بیشتر شد و فنون تازه بی بظهور آمد، مجاز و استعاره و کنایه که پایه زبان شعری است توسعه یافت، خیالها خیلی عمیق و موشکافانه شد ، مفردات و ترکیبات تازه بر ثروت زبان افزود ولی از این ترکیبات آن اندازه اش خوب بود که بدست اساتید باذوق ساخته شد (ترکیبات خاقانی) و از این مفردات آنهایی واجد شرایط فصاحت بود که هنرمندی کلمه شناس آنرا برگزیده بود . امروز هم شرط خوبی و زیبایی هر کلمه تازه بی همین است که جز بدست هنرمندی صلاحیت دار حق ورود در زبان ندارد .

ولی این رسم موشکافی و تخیل عمیق که در مکتب عراقی مرسوم شده بود بعدها بعد افراط رسید، تشبیهات و کنایات بطوری بعید و دور از ذهن شد که فهم آن غالباً در نظر اول برای شنونده میسر نبود . راست است که بعضی از رماتیکهای اروپایی هم در افکار خود یک قسم تاریکی و ابهامی رامیپسندیدند ولی آن ابهام مبتنی بر یک اصل استه تیک است و با تعقیدات این جور فرق دارد . در سبک هندی اگر چه معنی بیچیده و معلق شد اما زبان رو بسادگی رفت و پنداتیسم (فاضل مآبی) زبان عراقی را از دست داد ، شعرای این سبک همیشه در پی پیدا کردن مضامین غریب و تازه بودند

و مثل شعبده بازها میخواستند دیگران را بشگفت بیاندازند یعنی تأثیری که در نفس مستمع میخواستند شگفتی بودند شادی و اندوه یا تحریک سایر عواطف . غزل فارسی این خصوصیت را دارد که هر بیت آن یک واحد مستقل محسوب میشود و هر بیت باید یک نکته تازه و بدیع داشته باشد هر چند مضمون غزلی هم نباشد .

ولیکن در خلال همه این ادوار که مورخین ادبیات روزگار انحطاط مینامند شعرای لایق و هنرمندی هم بوده اند که تا اندازه ای بسا اسرار زیبایی سخن سازی آشنا بوده و آثار دلپسند از خود گذاشته اند از قبیل صائب ، کلیم ، محتشم ، هلالی ، عاشق ، اهلی و غیر هم که غالباً تک شعر هاشان از جهت ظرافت فکر و هنر بیان زبانزد شعر شناسان فارسی است .

از دوره زندیه چنانکه میدانید رنسانس آغاز شد و گویندگان بار دیگر به هنر قدما و زیبایی سخن آنها پی بردند و به متابعت آنها پرداختند بدین طریق بار دیگر شعر فارسی جوانی از سر گرفت . این نهضت تا واسط قاجاریه امتداد یافت و در پی هانف و مشتاق و صباحی ، سروش ، شیبانی ، نشاط ، فروغی بسطامی و غیر هم پیدا شدند که هر یک سهمی در پیشرفت این نهضت داشتند .

از دوره مشروطیت موضوعات وطنی و اجتماعی باب تازه بی در شعر باز کرد . شعر از دربار بی بازار آمد و از حیث شکل نیز کسوتی مناسب با زندگانی تازه خود پوشید . در این مرحله از تحول سر نوشت هنر طبعاً بستگی پیدا میکند با سطح فکر جامعه و درجه ذوق و سواد عمومی اگر ما در این موقع مثل ملت های مترقی توده با سواد و پرشوری می داشتیم باید سخنوران بزرگ و شعرهای خوب پیدا میکردیم ولی متأسفانه نداشتیم و اجتماع حق هنر را ادا نکرد و کم کم آنجا رسید که شاعر را عضو زائد و بلکه فاسد جامعه خواندند و شعر را محکوم بزوال دانستند غافل از

آن که تا بشر هست هنر هست و با ترقی فکری توده‌ها که سیر طبیعی زندگی است پیش می‌رود.

امروز شعر فارسی در دو مکتب متمایز پرورش می‌یابد یکی مکتب قدیم که حفظ سنتهای قدیم را لازم میدانند و دیگری مکتب جدید که میخواهد شعر اروپائی را سرمشق قرار بدهد.

در عصر اخیر اساتید خراسانی از شاعر و شعر شناس در دنیا به رنسانس دوره زند سبک خراسانیرا پرورش داده با حیای سنن و رسوم قدمای خراسان میپرداختند. صید علی خان در گزی و ادیب نیشابوری که اولی سخن شناس ماهری بوده و دیگری هم شاعر و هم دانشمند و سخن شناس، در ترویج سبک خراسانی تأثیر داشته اند. امروز هم غالب سخنوران خراسانی این روش را دارند. در تهران و سایر ولایات شعرایی هم بسببک عراقی کار کردند. بطور کلی همه اینها پیرو سبک قدیم اند در این مکتب قصیده و قطعه و در درجه سوم غزل مرسوم است و تمها غالباً همان تمهای قدیم است. در مکتب نو تمایلی بطرف تغییر و برهم زدن عروض و قافیه قدیم و آوردن طرز تخیل رمانتیسیم و بلکه سنبولیسیم دیده میشود. موضوعات غالباً اجتماعی و غزلی است با تمایل بوصف مناظر.

شعر فارسی مثل اینست که پس از مدتی خاموشی دوباره در صدد ظهور و طلوعی است و در این جنبش بر قیام ناچار تکانی بخود میدهد. قسمتی از موضوعات قدیمی امروز سرچشمه اش خشک شده است. مدح، خمیره، تصوف و عظ البته امروز کهنه است. از طرفی هم تماس با ادبیات اروپائی و عظمت آن شاعر را بفکر تجدید و تغییر وضعی میاندازد. ولی باید این تجدید و تحول در چه قسمتی باشد، یعنی باید ببینیم ما چه داریم و چه نداریم که باید بگیریم؟ راجع بشعر سیلابی من تصور میکنم که شاید احتیاجی بآن نداشته باشیم زیرا اوزان عروض قدیم ما بقدری از حیث فرم توانگراست که هر شاعر فانتزی دوستی را میتواند راضی کند. بقدری

فرم تازه یا باصطلاح بحر نامطبوع میتوان در همین عروض پیدا کرد که برای هرگونه شعر سبک یاسنگین شایسته و کافی باشد. این که پیشینیان بیشتر در بحرهای معین و محدودی سخن گفته اند از باب آنست که آنها در آغاز تشکیل این عروض بوده اند و بعد هم تصور میکرده اند که شاید شنوندگانشان با تغییر بحر مخالف باشند و بهمین جهت بحرهای نامتعارف را بحر نامطبوع مینامیده اند. با وجود این ملاحظه میکنید که در بحر نامطبوع هم شعر گفته شده و خوب هم شده است.

از ترکیب بحرهای کوتاه و بلند انواع مسمط و مستزاد میتوان ساخت متنوع تر از شعر سیلابی و بعلاوه شعر سیلابی در زبانهای اروپائی چندین قسم است (متری - ریتمی - سیلابی مطلق) و هر يك قواعد و مقررات مفصلی دارد از حیث سیلاب شماری، مقدار ترکیب سیلاب برای تشکیل شعر و باصطلاح مایک مصراع و بعد ترتیب تلفیق چندین بیت برای تشکیل يك ستانس. حاصل آنکه آنها هم مثل عروض ما قیود و حدودی دارند که بدقت رعایت میکنند. آیا شعرای سیلابی ما این قواعد را میدانند و رعایت میکنند یا بقول یکی از خود هاشان صرف فانتزی است؟ من نمیدانم، و هم چنین است قافیه که نه تنها در شعر ما بلکه در شعر اروپائی هم مقررات دارد و حتی دراسته تیک هم عنوان دارد. در قدیم اروپا بیهوا شعر بی قافیه داشته اند و تا این اواخر هم در درام شعر بی قافیه را بعضی از شعرا مرسوم داشتند از قبیل شکسپیر اما امروز معمول نیست. شاید بعضی بگویند تا کی در قید این مقررات و ای باید دانست که اصلاً ماهیت شعر و زیبایی آن مرهون همین مقررات، و مشکلات است، تأثیر آن در همین رعایت ریتم و تناسبیات است. برداشتن این مقررات مساوی است با برداشتن شعر. اگر شعر باید سیلابی باشد باید معلوم شود که از کدام يك از اقسام سه گانه باشد، و بعد هم ذوق و سلیقه مردم در پسند و ناپسند این مسائل حق حکمیت دارد، آیا مردم پسندیده اند یا نه؟ بهر حال آینده نیز حسابی دارد

موضوعات شعر جدید خوب است از این حیث که موضوع تازه است و اجتماعی. عیب غالباً در طرز بیان است که پخته و پرورده نیست و از لطف و ظرافتی که نشانه هنر باشد خالی است. ایده ها غالباً ضعیف و سطحی، مضمون نثر مآب و بی رنگ و درست مثل آن است که نثر پاورقی روزنامه پی را برداشته و بزور در قالب نظم ریخته باشند.

بطور کلی این نقص در شعرای جوان ماهست که آموزش و پرورش ادبی کافی ندارند. راست است، که طبع شعر بخش خدائی و موهبت طبیعی است اما هر موهبت طبیعی محتاج به پرورش است تا نتیجه بدهد. شعرای جوان ما غالباً با رموز فصاحت و بلاغت فارسی آشنا نیستند از اهمیت لفظ و هنر ترکیب کلمات بیخبرند. غریب ترین و وحشی ترین کلمات کهنه را گاهی با مبتذل ترین الفاظ عامیانه با هم استعمال میکنند. باید بدانیم که شعر سحر کلمه است، خاتم کاری الفاظ است، همه این موزیک خوش آهنگ اثر این یکمشت الفاظ و این طرز ترکیب است. شاعر آنست که موزیک الفاظ را خوب حس کند. تالس توی در باب الفاظ بقدری دقت و وسواس داشت که در حک و اصلاح، نوشته آخرین او با نوشته اولی چیز دیگری میشد. گوستاو فلوبر مقید بود که نوشته خود را در اطاق با صدای بلند بخواند و از راه گوش زشتی و زیبایی الفاظ را تشخیص داده اصلاح کند.

شعرای جوان ما باید بیش از هر چیز آثار قدما را بخوانند و بسیار هم بخوانند. با طرز بیان، آنها با هنر آنها کاملاً آشنا بشوند تا بتوانند مثل آنها از منابع درونی زبان فارسی استفاده کنند بعقیده من حرف آندره شنیه که میگفت:

Sur des pensers nouveaux faisons des vers antiques

برای شعرای جوان دستور خوبی است که باید همیشه در نظر داشته باشند. راست است که برای افکار نو گاهی الفاظ نو لازم میشود اما این مشکل

را هم با ژنی زبان باید حل کرد.

این را هم بگویم که کوتاهی همه از شعرای جوان نیست، ناسازگاری محیط و فقدان وسایل و اسباب تحصیل هم هست. در میان جوانان قریحه های بزرگ هست که اگر محیط مساعد و مدرسه خریبی به بینند میتوانند مایه افتخار ادب فارسی بشوند.

سخن بطول انجامید با همه کوششی که در ایجاز و اختصار داشتیم. دو موضوع که بایستی در دو جلسه صحبت میشد (شعر فارسی بطور کلی و شعر خراسانی) در برنامه بواسطه کمی فرصت در یک خطابه گذاشته شده است آن هم موضوعی که هر فصل آن جلسه پی میخواهد. باید از انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی سپاسگزار بود که با ایجاد این کنفرانسها خدمت مهمی برای احیای شعر فارسی آغاز کرد.



مطلبك

روباهی بگرگی برخوردار که بدهنش يك دنبه پرور بود. روباه از گرک پرسید: «رفیق چه میخوری؟» گرک جواب داد: «دنبه» این را که گفت دنبه از دهنش افتاد و روباه آنرا برداشت و رفت، یکروز دیگر روباه مشغول خوردن دنبه بود، گرک سر رسید، خواست همین حقه را بروباه بزند، از او پرسید «آقا روباه چه میخوری؟» روباه از لای دندانهایش جواب داد: «چربی» و جلو چشم گرک دنبه را تاته خورد.